

شرلوک هولمز کارآگاه معروف و معاونش واتسون رفته بودند صحرا نوردی و شب هم چادری زدند و زیر آن خوابیدند.

نیمه های شب هولمز بیدار شد و آسمان را نگرید. بعد واتسون را بیدار کرد و گفت: نگاهی به آن بالا بینداز و

به من بگو چه می بینی؟

واتسون گفت: میلیونها ستاره می بینم.

هولمز گفت: چه نتیجه ای می گیری؟

واتسون گفت: از لحاظ روحانی نتیجه می گیرم که خداوند بزرگ است و ما چقدر در این دنیا حقیریم.

از لحاظ ستاره شناسی نتیجه می گیریم که زهره در برج مشتری است، پس باید اوایل تابستان باشد.

از لحاظ فیزیکی، نتیجه میگیریم که مریخ در محاذات قطب است، پس ساعت باید حدود سه نیمه شب باشد.

شرلوک هولمز قدری فکر کرد و گفت: واتسون تو احمق بیست نیستی. نتیجه اول و مهمی که باید بگیری اینست

که چادر ما را دزدیده اند!

نکته!

در زندگی همه ما بعضی وقت ها بهترین و ساده ترین جواب و راه حل کنار دستمون، ولی این قدر به دور دست

ها نگاه می کنیم که آن را نمی بینیم.